نقش اجتماعی، موقعیت و مقام زن در *شاهنامه‌ی* فردوسی و *هزار و یک شب*

ساره یزدانفر[1*]، قهرمان شیری[2]

۱. دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
۲. دانشیار دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان

دریافت: ۹۲/٤/۸ پذیرش: ۹۳/۳/۱۷

فصلنامهٔ علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دورهٔ ٤، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۷۷-۲۰۱

چکیده

زنان در دو کتاب «*شاهنامه* فردوسی» و «*هزار و یک شب*»، نقش‌های اجتماعی گوناگون، گاهی مثبت و گاهی منفی، به عهده دارند؛ نقش و جایگاه زن در این دو اثر تا حدودی متفاوت است. بیشتر حکایت‌های *هزار و یک شب*، خلاف *شاهنامه*، با بیزاری از زنان آغاز می‌شود. در آغاز حکایت‌ها، چنین به نظر می‌رسد که زن مغلوب است، ولی این‌گونه نیست؛ او در پایان ماجرا با زیرکی زنانه‌ای که به خرج می‌دهد، برنده می‌شود. این مقاله با روش توصیفی_ تحلیلی، جایگاه و نقش اجتماعی زنان در این دو اثر بزرگ را بررسی و با هم مقایسه کرده است. در این مقاله، بیشتر داستان‌هایی مطالعه شده که نقش محوری آنان را زنان خوب بر عهده دارند. نتایج این پژوهش گویای آن است که در افسانه‌های *هزار و یک شب*، خلاف *شاهنامه*، نقش زنان بیشتر منفی و گاهی آمیخته با خباثت‌های شیطانی است.

واژگان کلیدی: زن در افسانه، نقش اجتماعی، *هزار و یک شب*، *شاهنامه* فردوسی.

* نویسنده مسئول مقاله: Email: sareh.yazdanfar@yahoo.com

مقدمه

شخصیت زنان در *هزار و یک شب* و *شاهنامه‌ی* فردوسی، با برداشت‌های چندگانه و گاه متضاد، تقریر شده است. شخصیت‌های منفی زن در داستان‌های *هزار و یک شب*، بسیار بیشتر است از آنچه در *شاهنامه* به چشم می‌خورد. «قصه‌های *هزار و یک شب* با این مقدمه آغاز می‌شود که همه زنان مکّار، دروغگو و خائن هستند و مردان پیش از آن‌که قربانی خیانت زنان شوند باید آن‌ها را بکشند! همه سعی شهرزاد آن است که این اندیشه‌ی نادرست را از لوح دل شهریار بزداید و مهر او را به زنان برانگیزد (ستاری، ۱۳٦۸: ٤۱٦). در *شاهنامه* «در تمام دوران پهلوانی، از سودابه که بگذریم، یک زن پتیاره دیده نمی‌شود» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۵۰: ۲٤). بزرگ‌ترین شاخص جلوه‌ی زن در *شاهنامه* این است که او موجودی خردمند، صاحب رأی و وفادار به شوی خویش است و در مواردی اندک هم، فتنه‌انگیز. در مورد شخصیت‌های منفی، گفتنی است که به هر روی، قصّه‌ها شخصیت‌های منفی نیز دارند و این منحصر به زنان نیست. مردان بسیاری نیز در حکایت‌های *هزار و یک شب*، شخصیّت منفی دارند؛ امّا بسامد بالای زنان با نقش منفی و بُعد جنسی این نقش‌ها، مانند هوس‌رانی و اغواگری نمی‌تواند واقعیت اجتماعی- تاریخی داشته باشد، بلکه حاصل دخل و تصرّف راویان برای جذاب‌تر کردن داستان و جلب مخاطب است و حتّی می‌توان گفت تصویر امیال سرکوب‌شده قصّه‌پردازان و علاقه ایشان به ترسیم چنین شخصیّتی از زنان است. «علاقه و گرایش مردم عرب به داستان‌های شهوی *هزار و یک شب*، معرّف محرومیت‌های جنسی آنان است» (راوندی، ۱۳۵٦، ج ۷: ۳٤۰). در مورد شخصیت‌های مثبت در این دو اثر، ویژگی که در مورد زنان برجسته و چشم‌گیر می‌نماید، *خردمندی و سیاستمداری، شجاعت، وفاداری و* یاری‌گری ایشان است که به شیوه‌های گوناگون شامل حال قهرمان قصّه می‌شود. در واقع *هزار و یک شب*، داستان زنان چندچهره است و با آن‌که برخی آن را گمراه‌کننده دانسته‌اند، بعضی آن را کتابی بزرگ برمی‌شمارند که در رأس آن، شهرزاد سخن‌دان می‌درخشد. در شاهنامه نیز که بعضی

آن را کتابی ضدزن دانسته‌اند، با اندکی تامّل می‌توان دریافت که ده‌ها شخصیّت برجسته در آن وجود دارد که این ادّعا را کاملا نقض می‌کنند. پژوهش‌های زیادی بر این دو اثر انجام و مقاله‌های بسیاری چاپ شده است؛ از مهم‌ترین آن‌ها پیرامون *شاهنامه* عبارت است از: ***«سیمای زن در شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر»***، ***رقیه نیساری تبریزی***، مجلات: زبان و ادبیات «زبان و ادبیات فارسی» (دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی)، بهار ٨٣، شماره ٢؛ ***«مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلیاد و ادیسه هومر»***، **حجت عباسی و همکاران**، مجلات زبان و ادبیات «ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی»، تابستان ٨٩ – شماره ١٩؛ ***«شایست و ناشایست زنان در شاهنامه»***، ***منوچهر اکبری***، مجلات زبان و ادبیات «دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران»، تابستان و پاییز ١٣٨٠، شماره ١٥٨ و ١٥٩؛ «**خوانشی از زن در *شاهنامه*»**، ***دکتر محبوبه پاک‌نیا***، فصلنامه مطالعات زنان، شماره ١١، تابستان و پاییز ١٣٨٥ ص ١١١ **و نیز از برجسته‌ترین مقالات درباره *هزار و یک شب*، «نام‌گزینی زنان در داستان‌های *هزار و یک شب*»، مریم حسینی، فصلنامه متن پژوهی ادبی(زبان و ادب پارسی) تابستان ١٣٩٠**؛ ١٥(٤٨): ١٤٠-١١١؛ «**چهره‌های روایی زن در *هزار و یک شب*»، *فاطمه صادقی*، مجلات اطلاع‌رسانی و کتابداری، کتاب ماه هنر، آذر و دی ١٣٨١ – شماره ٥١ و ٥٢**؛ «**چاره‌گری زنانه در *هزار و یک شب*»، شایسته ابراهیمی**، مجله سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، شماره ٤، تابستان ١٣٨٨، دوره١؛ شماره ٧٩ و ٨٠ کتاب ماه هنر و یک شماره از مجله مصری «الفصول» نیز ویژه *هزار و یک شب* چاپ شده است. اگر *هزار و یک شب* و *شاهنامه* در یک موضوع ساخته و پرداخته نشده است، ولی هردو اثر بستری دراز و گسترده دارد، به گونه‌ای که در جای جای آن‌ها موضوع‌های مشابهی پدیدار است. تا آن‌جا که ما بررسی کردیم، در مورد مقایسه زن در این دو اثر، پژوهشی انجام نشده، بنابراین تحقیق در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. هدف اصلی مقاله این است که بیان کند مبنای شناخت هرکس (در

این‌جا زنان)، کنش اوست نه جنسیّت او و نیز رسیدن به این مطلب که «زن بودن» می‌تواند به معنای «ناراست بودن» نباشد. در نهایت، مقایسه جایگاه و نقش اجتماعی زنانِ دارای *صفات پسندیده، در این دو اثر* که در بخش‌های مختلفِ *تدبیر و سیاست زنان، شجاعت و دلاوری، وفاداری و مکر و خیانت*، برخی از آن‌ها مطالعه می‌شود و تنها به شخصیّت‌های اصلی آنان در همین موضوعات پرداخته شده، شخصیت‌هایی که نقش تعیین‌کننده‌ای در روند داستان دارند. در *هزار و یک شب*، بیشتر ارجاعات به شماره شب داده شده تا خواننده، با در دست داشتن هر نسخه‌ای از کتاب، به راحتی بتواند مطالب گفته‌شده را بیابد.

هزار و یک شب

یکی از کتاب‌های افسانه‌ای قدیمی و بسیار مشهور در مشرق‌زمین، کتاب بزرگ هزار و یک شب با نام قدیم «*هزار افسان*» است که در حقیقت، دایره المعارفی از زوایای پیدا و پنهان جامعه‌ی روزگار گذشته است. اصل این کتاب، هندی و ایرانی است که پس از اسلام به زبان عربی ترجمه شده، سپس قصّه‌های دیگری با ریشه‌های عربی، مصری، یهودی و ایرانی بدان افزوده شده و به صورت کنونی درآمده است. هزار افسان، نوشته‌ی ابن ندیم، «مشتمل بر هزار شب و کمتر از دویست حکایت است، زیرا چه‌بسا یک حکایت در چندین شب گفته شده است» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۹۸)؛ شروع داستان به نقل از پادشاهی است ساسانی با عنوان شهریار (شهربان) و روایتگر آن شهرزاد است. بیشتر ماجراهای آن در بغداد و ایران می‌گذرد. برخی داستان‌های آن را از ریشه ایرانی دانسته‌اند که تحت تاثیر آثار هندی و عربی بوده است. به گفته علی‌اصغر حکمت، این کتاب پیش از دوره هخامنشی در هند به وجود آمده، پیش از حمله اسکندر به فارسی (پهلوی) ترجمه و در قرن سوم هجری زمانی که بغداد مرکز علم و ادب بود، از پهلوی به عربی برگردانده شده است. نام ایرانی آن هزار افسان است و وقتی به عربی ترجمه

شده، نخست *الف خرافه* و سپس *الف لیله* خوانده شده و چنان‌که او می‌گوید در زمان خلفای فاطمی مصر به نام *الف لیله و لیله* درآمده است (طسوجی، ۱۳۸۹: ۳).

شاهنامه فردوسی

شاهنامه، اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، از بزرگ‌ترین حماسه‌های جهان است که حدود پنجاه هزار بیت شاهکار حماسی زبان فارسی و حماسه‌ی ملی ایرانیان را در بر گرفته، چنان‌که ضیاءالدین ابن اثیر آن را قرآن ایرانیان خوانده است؛ آقای صفا می‌گوید: «بزرگ‌ترین منظومه‌ی حماسی و تاریخی ایران *شاهنامه‌ی* فردوسی است که در شمار عظیم‌ترین و زیباترین آثار حماسی ملل عالم است.» (صفا، ۱۳۸۳: ۱۸٤)؛ او در جای دیگر می‌گوید: «*شاهنامه* فردوسی متضمن تاریخ داستانی ایران است. ریشه‌های روایات آن از اوستا خصوصاً از یشت‌ها و یسناها آغاز شد و با روایات دینی و تاریخی دوره‌های اشکانی و ساسانی تکامل یافته، به دوره‌ی اسلامی کشید و پس از نیمه‌ی دوم قرن سوم در *شاهنامه‌ی* منثور و رمان‌های قهرمانی تدوین شده، به دوران حیات فردوسی رسید.» (صفا، بی‌تا: ۱۱۷).

زن در این دو اثر

نکته اساسی این است که در داستان‌های مطالعه‌شده در هر دو اثر، الگوهای زنان، متناسب با فضای اشرافی رویدادها است، زیرا در چنین فضاهایی تعادل و تناسب ارزش زن و مرد همواره بیش از سطح اجتماع بوده است. در هزار و یک شب، زنانی چون شهرزاد، زبیده، قوت القلوب، حیات النفوس و ملکه ابریزه، در کنار مردانی چون شهرباز، هارون الرشید، تاج الملوک، نزهت الزمان و ملک شرکان، و در *شاهنامه* فردوسی، سیندخت، رودابه، تهمینه، گردآفرید، فرنگیس و کتایون در کنار سام، زال، رستم، سهراب، سیاوش و اسفندیار، حضور می‌یابند و نقش مهمی ایفا می‌کنند.

«در *هزار و یک شب* به روایت خوام[1]، شهرباز با مشاهده خیانت زنش، به شاه‌زمان می‌گوید: بیا برویم و در دنیا بگردیم و تنها به خدا عشق بورزیم و فقط وقتی به مملکتمان بازگردیم که کسی را تیره‌روزتر از خود ببینیم، امّا اینک واجب نیامده که سلطنت کنیم» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۲۱۱)؛ در نتیجه دو برادر به جست‌وجوی پاسخ خویش ترک دیار می‌کنند و در مسیر خود با عفریتی مواجه می‌شوند که زنی را درون صندوقی زندانی کرده که هفت قفل دارد و هرجا که می‌رود او را با خود می‌برد، امّا با همه احتیاطی که عفریت می‌کند، زن هر زمان که او به خواب فرو می‌رود از صندوق بیرون می‌آید و هم‌خوابی برمی‌گزیند و انگشتری از آنان به عنوان نشانه می‌ستاند، تا جایی که شهرباز و شاه‌زمان را هم مجبور به هم‌خوابگی با خود کرده و انگشتری خاتم آنان را نیز به رشته‌ای از ۵۷۰ انگشتری خود می‌افزاید. اواسالیس[2] می‌گوید: «دو برادر با دیدن عفریت و دختر خیانتکار، دقیقا آینده‌ی خود را با زنانی دیگر پیش‌بینی می‌کنند» (همان: ۲۱۱)، تا جایی که شاه‌زمان راه خود را پیش می‌گیرد ولی شهرباز با دیدن این زن به شهر خود بازمی‌گردد و از آن شب تصمیم می‌گیرد که هر شب دختر باکره‌ای را به زنی بگیرد و صبح او را بکشد بی‌آن‌که بیندیشد دلیل این خیانت‌ها چیست و چگونه است که زنی با این همه مراقبت عفریت، از کوچک‌ترین لحظه‌ی غفلت او استفاده می‌کند تا همخوابه مردی دیگر شود. با این حال خیانت همسر شهرباز که الگوی یک زن کامل درباری و صاحب مقام است، تنها به دست منجی (شهرزاد) که او نیز یک زن، با تدبیر، خردمند و عفیف است به سرانجامی خوش منتهی می‌شود.

بحث زن در *شاهنامه* فردوسی نیز از گذشته مورد توجه بوده است. *شاهنامه*‌شناس مشهوری گفته است: «زن در *شاهنامه* مقام مهمی ندارد و قهرمانان زن این حماسه از اهمیتی برخوردار نیستند.» (نولدکه، ۱۳۲۷: ۱۰۳)؛ امّا این سخن قابل قبول نیست و این خاورشناس محترم دقت کافی در شخصیت‌های زن در شاهنامه نداشته است. سیندخت،

1. Rener.khawam
2. Eva sallis

رودابه، تهمینه، گردآفرید، فرنگیس و کتایون ممکن است در کنار سام، زال، رستم، سهراب، سیاوش و اسفندیار، نقشی فرعی داشته باشند ولی بدون این‌ها معلوم نیست بر سر قهرمان مرد چه می‌آمد و چه ساختار و چه جذابیتی برای داستان باقی می‌ماند. زن در شاهنامه نه تنها از این دیدگاه که دلبران و دختران و مادران قهرمانان بوده‌اند، بلکه از دید شخصیت‌های مستقل و اثرگذار هم می‌توانند مورد بحث باشند و تا حدی هم بوده‌اند.

به نظر می‌رسد از مهم‌ترین عللی که *شاهنامه* را (در موضوع زن) میان آثار شعر داستانی قدیم فارسی برجسته کرده، وجود قهرمانان متعدد زن، با شخصیت‌ها و کارهای متفاوت و متنوع است که در داستان‌ها به چشم می‌خورد. گفته شده است: «در میان ادبیات منظوم گذشته، *شاهنامه* تنها کتابی است که زن، نقش اساسی و فاعلانه در آن ایفا می‌کند. در *شاهنامه*، زندگی زنانی را می‌خوانیم که تأثیر شگرف و عجیبی در ایجاد برخی حوادث دارند» (یزدانی، ١٣٧٨: ٥٠)؛ «در *شاهنامه* زنان بسیاری هستند که نظیر آن‌ها را از حیث تنوع ارزش‌مداری، نه تنها در آثار فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز نمی‌توانیم ببینیم.» (اسلامی‌ندوشن، ١٣٤٨: ٦١). «اکثر زنان *شاهنامه* نمونه بارز زن تمام‌عیار هستند؛ در عین برخورداری از فرزانگی، بزرگ‌منشی و حتی دلیری، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره‌مندند.» (همان)؛ «در هیچ داستانی از *شاهنامه* نمی‌توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر حضور زن پایان می‌پذیرد. بی‌آن‌که در این گفتار در صدد باشیم که از زنان *شاهنامه* برای نسل امروز الگوتراشی کنیم و بی‌آن‌که روابط و اصول حاکم بر جوامع ایران باستان را تأکید کنیم، امّا در مجموع، زنان از نوعی طهارت، شأن و جایگاه، منزلت، حرمت و اعتبار خاصی برخوردار بوده‌اند.» (اکبری، ١٣٨٠: ١٠١). در *شاهنامه* ده‌ها شخصیت زن وجود دارد که با اهمیت‌های متفاوت، نقش کارکردی و اخلاقی گوناگونی بر عهده دارند؛ گرچه در اخلاق و رفتار ایشان مشترکاتی وجود دارد، که خُلق و خو و منش زنانه را از نظر شاعر و از دید فرهنگ زمانه و ترکیب این‌دو نشان می‌دهد، برای هر دسته از آنان و

گاه حتی برای هریک از آنان، اختصاصاتی وجود دارد؛ این ویژگی‌ها تا حدی نشان تنوع شخصیتی و کاری زنان در نگاه آرمان‌گرایانه و حتی تخیلی شاعر و تا حدی اقتضای جذابیت و تنوع در سیر داستان‌هاست. اینک نقش زنان را در بخش‌های مختلفِ زیر بررسی می‌کنیم.

تدبیر، خرد و سیاست زنان

از جلوه‌های مهم زن در کتاب *هزار و یک شب*، حقانیت آن‌ها و گفتار و کردارشان است. زنان بسیاری در این کتاب، زیبا، بذله‌گو و شیرین‌سخن‌اند. در بیشتر داستان‌ها، سزاوارترین سخنان و رفتارها از مادران، همسران و دختران قهرمانان شنیده می‌شود، چنان‌که در میان زنان حرم‌سرا، آنان که سوگلی شاه می‌شدند، نفوذ زیادی در اداره مستقیم امور به دست می‌آوردند؛ «سوگلی‌ها زنانی بودند که علاوه بر جمال، از برتری‌هایی چون هوش، دانش زبان‌آوری، قدرت نفوذ و مانند این‌ها برخوردار بودند.» (پاک‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۳۱)؛ شهرزاد خود از این‌گونه زنان است. «در *هزار و یک شب*، راوی دانای کل، به هیچ وجه از زیبایی شهرزاد سخنی به میان نمی‌آورد و در عوض اشاره می‌کند که او تا چه حد دانا و دانشمند است و چگونه از حکایت و اقوال گذشتگان چیزهای بسیاری می‌داند. دانایی یگانه‌ای که به واسطه آن، شهرزاد خود برای رفتن به نزد ملک داوطلب می‌شود و بدین ترتیب، یک زن، عنان اختیار روند *هزار و یک شب* را بر عهده می‌گیرد.» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۲۱۲). برجسته‌ترین شخصیت زن در *هزار و یک شب*، شهرزاد است؛ دختری «دانا و پیش‌بین و از احوال شعرا و ادبا و ظرفا و ملوک پیشین آگاه» (*الف لیله و لیله*، ۲۰۰٤، ج۱: ۸) که خودخواسته و آگاهانه پای به میدان می‌نهد تا با همسری شهریار، بلاگردان دختران دیارش باشد؛ «دختر گفت مرا به ملک کابین کن، یا من نیز کشته شوم و یا زنده مانم و بلا از دختران مردم بگردانم» (همان: ۹).

شهرزاد دختر وزیر، خود سردمدار زنان طبقه اشراف است؛ زنی که فراتر از زیبایی، هوش و درایت و دانش دارد. شهرزاد، یگانه زنی است که به خاطر دانایی‌اش، خود

داوطلب رفتن نزد ملک می‌شود. وی به خاطر مصلحت عموم با شهرباز می‌آمیزد و قصّه می‌گوید؛ در دراز مدت، مهر شهرباز را به دل می‌گیرد و از وی صاحب فرزندانی می‌شود. افسون سخن، نیک‌اندیشی، چاره‌گری و چیرگی بر روان هم‌بستر بداندیش، او را به شهرباز نزدیک می‌کند. پادشاه در هزار و یک شبی که با شهرزاد زندگی می‌کند یکسره تغییر ماهیت می‌دهد و به شهرزاد مانند می‌شود، چنان‌که در واپسین صفحات *هزار و یک شب* «وقتی شهرباز به کشتن شهرزاد اشاره می‌کند، جلاد از تباه کردن شهرزاد تن می‌زند. شهرباز به عادت پیشین، خسته از سامان دادن امور به قصر می‌آید و سخت بی‌تاب است و اعتراف می‌کند که خنده‌های او بود که مرا شیفته نمود... سخنانش در دلم نشست، او تنها کسی بود که مرا سرگرم می‌کرد... شرابی که شهرزاد به من می‌داد، این شراب نبود... من شراب محبت می‌خواهم. شرابی می‌خواهم که غم‌ها را فراموش کنم... بروید! می‌خواهم با خیال او تنها بمانم.» (اسحاقیان، ١٣٨٤: ٤٦).

زبیده نیز از زنانی است که نقش یک سیاست‌مدار ظریف‌اندیش را در دربار هارون الرشید بر عهده دارد. وی با قدرت استدلال همراه چاشنی عاطفه، کارها را پیش می‌برد. در حکایتی آمده است که کنیزکِ زبیده، عاشق جوان بازرگانی می‌شود و از خاتون خود درخواست می‌کند که او را به جوان تزویج کند. زبیده از کنیزک می‌خواهد تا به خاطر مصلحت کنیزک، جوان را ببیند و با او صحبت کند... جوان نزد زبیده می‌رود و او با شناختی که از جوان به دست می‌آورد، با تدبیر و کیاست، رضایت خلیفه را گرفته، ازدواج آن دو را سامان می‌بخشد (شب ٢٦). داستان «ملکه آبریزه و ملک شرکان» هم از حکایت‌هایی است که در آن سیاست و کیاست زن، راهبر است. در این حکایت، ملک نعمان، پسرش شرکان را همراه سپاهی عظیم به جنگ ملک حردوب[1] می‌فرستد. چون سپاه به سرحد روم و سرزمین دشمن می‌رسد، ملک شرکان دستور می‌دهد مدت سه روز آن‌جا اقامت کنند و مقدمات نبرد را آماده سازند... ملک شرکان با ملکه آبریزه

١. پادشاه روم

ملاقات می‌کند...ملکه آبریزه، شرکان را از دامی که در کار است و سبب شده میان پدرانشان درگیری پیش آید، آگاه می‌کند... ملک نعمان وقتی می‌شنود ملک آبریزه چه نیکویی‌ها به پسرش کرده است، خدا را شکر می‌کند و اعمالش را می‌ستاید؛ سپس دستور می‌دهد تا برای او و کنیزانش قصری بسازند... پس از آن هرگاه ملک شرکان را غمی می‌گرفت، به قصر ملکه آبریزه می‌رفت تا با وی مشورت کند و در کنارش آرام بگیرد (شب ٤٠).

در *شاهنامه* نیز درباره عقل و تدبیر و سیاست زن، سخنانی مطرح شده که قابل توجه است. این صفت‌ها بویژه به این خاطر که عقل، مهم‌ترین چیزی است که در تفکر سنتی، نقطه ضعف زنان تلقی شده است، مورد توجه است. در آغاز فردوسی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی زنان میان این دو صفت توزیع شده‌اند و داشتن هر دو صفت ممکن نیست:

یکی همچو رودابه‌ی خوب چهر یکی همچو سیندخت با رأی و مهر

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج۲: ۱۲٤)

امّا در داستان زال و رودابه، سام هنگامی که می‌خواهد اوصاف عروس آینده خود را بداند، از هر دو دسته اوصاف او سؤال می‌کند. این‌جا هم البته اوصاف جمال او در اولویت است و روی و موی، مقدم بر خوی و خرد قرار گرفته است. امّا قضاوت سام در مورد خود سیندخت، این سیر را وارونه می‌کند که البته استثنا است (همان: صص ١٦٢-١٦١).

در مواردی انتساب عقل و فرهنگ و رأی به زن، از مرز نوعی ستایش آکنده با قدری تعارف فراتر می‌رود. در مورد سیندخت، فردوسی با تأکید، از ژرف‌بینی و تدبیر سخن می‌گوید. قصد ما البته شناختن یکی از قهرمانان شاهنامه به صفت برتری در رأی نیست، سیندخت یا غیر او؛ نکته این‌جاست که بر مبنای دیدی که *شاهنامه* به دست می‌دهد، زن می‌تواند بسیار اهل تدبیر باشد: «پیمبر زنی بود سیندخت نام»؛ این زن نقش یک دیپلمات زبان‌آور را بر عهده می‌گیرد که اوج قدرت تدبیر است. او با قدرت استدلال

همراه چاشنی عاطفه، از وقوع یک جنگ بزرگ جلوگیری می‌کند. توفیق دیپلماتیک زن در این مأموریت عموماً مردانه، آن هم با نکته‌سنجی‌ها و ابتکارهایی که دور از ستایش-های کلی و مبهم است، با فضای آریستوکراتیک داستان متناسب است و چون سیندخت، نواده ضحاک تازی است، شبهه‌ی ایرانی‌گری و سعی در بزرگ کردن زن ایرانی، با نیت ملی‌گرایی و نژادگرایی هم نامحتمل است. بهترین نشانه این توفیق، تسلیم سام است: «سام از شنیدن سخنان پرمایه و پسندیده سیندخت رام شد و به رأی او سر فرود آورد و پیوند زناشویی رودابه و زال را پذیرفت؛ بدین سان با تدبیر و سیاست و کیاست سیندخت، جنگ و خون‌ریزی از میان برداشته شد و صلح و دوستی جای آن را گرفت.» (انصاف‌پور، بی‌تا: ٣٧).

در داستان تهمینه، توصیف زن از همان عناصر زیبایی آغاز می‌شود که از مشهورترین و زیباترین ابیات شاهنامه در این‌گونه توصیفات است. سپس به خردمندی او می‌رسد؛ ولی این صفت دوم را به گونه‌ای می‌گوید که آثار اغراق شاعرانه در آن کاملاً آشکار است.

روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفتی که بهره ندارد ز خاک

(فردوسی، ١٣٧٥، ج٢: ٣٢٦)

در داستان کتایون، دختر قیصر، صفات جمال با تعابیر جدیدی چون آهستگی و بایستگی و شایستگی همراه می‌شود (همان: ١١٠٤)؛ وصف آهستگی در کنار اندام و سیما می‌تواند توضیح ظواهر باشد؛ یعنی متانت و وقار در حرکات که دنباله و مکمل زیبایی صورت و پیکر است. امّا تعابیر بایستگی و شایستگی را باید تعریف و تمجیدی کلّی محسوب کنیم که در زمره‌ی اوصاف مثبت زن قرار می‌گیرد. در ادامه باز هم با توصیفاتی روبه‌رو می‌شویم که توسعه‌ی وصف خردمندی و مکمل آن است: «خردمند و روشن‌دل و شادکام»؛ روشن‌دلی و شادکامی بیان دیگری از خردمندی است. بدین سان فهرست اوصاف زنِ دلخواه، شامل خوش‌اندامی، خوش‌صورتی، وقار و طمأنینه، بایستگی و شایستگی، خردمندی و روشن‌دلی و شادکامی می‌شود.

در داستان گردیه، مشورت‌های بخردانه او با برادر، وی را در مقام جانشینی او قرار می‌دهد. او به گونه‌ای پیچیدگی اوضاع را عنوان و امور را به مقصد خود هدایت می‌کند که فرماندهان و بزرگان او را چنین می‌ستایند:

ز مرد خردمند بیدارتر ز دستوردانند هشیارتر

(همان: ۲۱٤٥)

شجاعت زنان

از آن‌جا که بیشتر داستان‌های این دو اثر بزرگ، در فضاهای اعیانی و درباری روی می‌دهد، این امکان بیشتر وجود داشته که زنان تا اندازه‌ای به نوعی خودباوری برابر مردان برسند و بتوانند از دید کارهایی که انجام می‌دهند، توانا و مهم جلوه کنند و به همین خاطر گاه بتوانند ماموریت‌هایی را بر عهده بگیرند و رفتاری از خود نشان دهند که تنها از مردان انتظار می‌رفته است.

در *هزار و یک شب*، درباره «ملکه بدور» می‌خوانیم: چون حُسن ملکه بدور در شهرها شهره شد و آواز وجاهت او به گوش پادشاهان رسید، نزد او رسولان فرستادند و او را خواستگاری کردند. آن دختر خواهش کس نپذیرفت و شوهر قبول نکرد و با پدر گفت: من شوهر نخواهم گرفت؛ از آن که می‌خواهم بر مملکت فرمانروایی کنم، عدالت به کار برم و به این سبب به زیر حکم مردی نتوانم بود (شب ۳۷۰).

در داستان قمرالزمان و گوهری، درویشی به توصیف زنی زیباروی می‌پردازد که او را در پی حادثه‌ای در بصره دیده است. داستان از این قرار است که درویش روزی هنگام ظهر به بصره می‌رسد، همه دکان‌ها را گشوده ولی شهر را خالی می‌یابد تا این‌که صدای دهل می‌شنود و خود را پنهان می‌کند و هشتاد کنیزا را بی‌چادر و روبنده می‌بیند که در پیش آن‌ها دختر آفتاب‌رویی مزیّن به جواهرات گران‌بها، بر اسب نشسته و کنیزی در بر او با تیغی جواهرنشان در حرکت است. آن‌ها به مکانی که در نزدیکی درویش است می‌رسند. دختر می‌گوید: در این مکان آوازی احساس می‌کنم، کنیز مکان را تفتیش

کرده با مردی بازمی‌گردد و دختر دستور می‌دهد که کنیز گردن مرد را بزنند. در این داستان، روحیه سلحشوری، شجاعت و دفاع در زنان نمایان است (شب ٩٦٣).

یک نکته مهم و اساسی –پیش‌تر به آن اشاره شد– که توجه به آن برای هرگونه قضاوت درباره‌ی این موضوع ضروری است و تا حدی بعضی زیاده‌روی‌ها را در مورد مقام زن تعدیل می‌کند این است که فضای داستانی این دو کتاب، فضایی اشرافی و آریستوکراتیک[1] است. در چنین فضایی، تعادل و تناسب ارزش زن و مرد همواره بیش از سطح اجتماع عامه بوده است. در اماکن اشرافی همچون دربارها و کاخ‌ها، به خاطر عزتی که زنان، ناگزیر به عنوان یک شاه‌دخت یا موقعیتی مانند آن داشته‌اند، این امکان کمتر بوده است که به اندازه‌ی زنان طبقه عوام مورد تحقیر قرارگیرند. بنابراین نسبت به طبقه عوام، در سطح بالاتری قرار داشته‌اند و این امکان بیشتر وجود داشته که آنان تا حدی به نوعی خودباوری برسند که به انجام اعمالی در حد مردان اقدام کنند. حال اگر این نکته قابل قبول باشد که زن در لایه‌های بالای اجتماعی، امکان بیشتری برای رشد داشته است، با توجه به فضای حماسی شاهنامه و برخی داستان‌های *هزار و یک شب*، که در آن اساساً روح سلحشوری از صفات مشخص اعیان و اشراف بوده و نه مردم عادی، می‌توان پذیرفت که حضور پررنگ زن در عرصه‌های مختلف *شاهنامه*، در مقایسه با کتاب *هزار و یک شب*، تا حدودی می‌تواند گویای برخی واقعیات در تاریخ ایران باشد. نکته مهم دیگر، هویت حماسی شاهنامه است و زنان نیز، در پی قدرت و شوکت به مبارزه و فعالیت برمی‌خیزند. در چنین فضایی، هم در واقعیت و هم در داستان، زن قدری غیرقابل باور به نظر می‌آید. برخی این مردکردار بودن زنان را چنین تعبیر کرده‌اند: «زنان به تبع مردان اعتباری دارند و برترین زنان، مردانه‌ترین آن‌هاست.» (ستاری، ١٣٧٣: ١٣)؛ این نکته قابل توجه است و می‌تواند گرایش‌های زن-باور را برآشوبد، چرا که در بسیاری موارد هنگامی که در *شاهنامه* اوصاف خوبی برای زنان به کار می‌رفته، این صفات را مردانه می‌شمردند: «زنان شاهنامه نیز مانند

1. aristocratic

دیگر قهرمانان آن، همه مردصفت و مردکردارند. از اقدام به هیچ کار بزرگ تردید به خود راه نمی‌دهند.» (انصاف‌پور، بی‌تا: ۱۲). شگفت! اما نه ضرورتاً مردصفت و مردکردار، بلکه بهتر است بگوییم محدودنشده در شخصیتی که غالباً به زنان تحمیل شده است. همان‌گونه که گفته شد، خطر کردن، جنگیدن، بلندپرواز بودن، خرد ورزیدن و قدرت انتخاب را برای خود حفظ کردن، که در زنانی چون سیندخت، فرانک، گردیه، کتایون و دیگران دیده می‌شود، لزوماً صفات مردانه نیست، بویژه هنگامی که فضا، فضای اشرافی و حماسی باشد. افزون بر این‌که *شاهنامه* یک مثنوی بزمی نیست، بیشترین توصیف آن در ارتباط با زنان، توضیح زیبایی و جاذبه‌های زنانه آن‌هاست. از این گذشته، شخصیت‌هایی چون تهمینه، فرنگیس، رودابه و منیژه، خُلق و خوی مردانه ندارند، بلکه این اوصاف زنانه‌ی آن‌ها مانند وفاداری همسرانه یا فداکاری مادرانه است که عامل اهمیت آن‌هاست. «درباره زن، استاد سخن فردوسی طوسی، یا به اقتضای موضوع، اظهار نظر کرده است یا از زبان قهرمان داستان سخن رانده؛ به همین جهت است که گاه زن، مقام و منزلت فرشتگان را دارد و مظهر خوشبختی به صورت زن نشان داده می‌شود و در دوراندیشی و پارسایی و عقل و درایت و دلاوری و تیزهوشی همچون مردان مورد ستایش قرار می‌گیرد.» (بصاری، ۱۳۵۰: ٦).

شک نیست که بعضی از زنان بزرگ *شاهنامه*، تا حدی محصول تخیل خلاق داستان-سرا هستند تا بر جذابیت داستان افزوده شود. در مورد مهم‌ترین شخصیت *شاهنامه* یعنی رستم، به فردوسی منسوب است که گفته:

که رستم یلی بود در سیستان که من کردمش رستم داستان

دلیلی وجود ندارد که درباره بعضی شخصیت‌های زن، چنین روشی در کار نبوده باشد. در عین حال جالب توجه است که اتفاقا شخصیت‌های مرد *شاهنامه*، بیش از شخصیت‌های زن با بزرگ‌نمایی و اسطوره درآمیخته‌اند. برای نمونه، بلندی گیسوی رودابه و رها کردن آن از فراز کاخ برای این‌که زال از آن بالا برود بسیار کمتر از

واقعیت دور است تا این‌که سهراب در سه‌سالگی، راهی میدان نبردآزمایی شده و در ده‌سالگی میان پهلوانان رقیب نداشت.

ذکر وفاداری زن

وفاداری به معنایی که شامل فداکاری هم باشد، از صفات بحث برانگیز زنان است. شاید بارزترین صفتی که می‌تواند از حیث تقویت نگاه جنبی و فرعی به زن مورد انتقاد مدافعان حقوق زنان قرار گیرد، همین صفت باشد. «وفاداری مثل شجاعت یا خردمندی نیست که وصفی در خود و برای خود باشد، بلکه وصفی دوسویه است، یعنی وفاداری زن نسبت به مرد، در حالی که از وفاداری مردان کمتر سخن گفته می‌شود... تاکید بر این خصوصیت، به شکلی که گویی منحصر به جنس مؤنث است یا برای زنان واجب تر یا خوبتر است، می‌تواند نظریه پردازان حقوق زنان را به انکار آن به عنوان یک صفتِ در خود و یک سویه از جانب زنان در حق مردان وادارد. گویی در درون این تفکّر این مبنا هست که چون مردان موجوداتی برترند، وفاداری و فداکاری زنان در مورد آنان یک کار نیک است، در حالی که برعکسِ آن لااقّل مورد تاکید نیست».(پاک نیا، ١٣٨٥: ١٢٣) شهرزاد در روند قصّه‌گویی، شخصیّت‌های گوناگونی از زنان را با کنش‌های متفاوت به نمایش می‌گذارد تا ذهن شهریار با قصّه‌ها و شخصیّت‌های آن درگیر شود و اندک اندک به این نتیجه برسد که بدگمانی و جزم اندیشی او نادرست است و همه زنان یکسان نیستند و بعضی از زنان نمونه کامل وفاداری به همسر خود، به ویژه در زمان سختی‌اند و حتّی پس از مرگ او نیز تن به ازدواج نمی‌دهند. به عنوان نمونه در شب ٩٦٣، شهرزاد حکایت «قمرالزمان و گوهری» را روایت می‌کند. این بار برخلاف دیگر داستان ها بی‌پرده سخن می‌گوید. در این حکایت با دو همسر یک جواهر فروش روبرو هستیم. همسر اوّل خیانتکار است که به کیفر گناه خود کشته می‌شود. همسر دوّم پاکدامن است که پس از مرگ جواهر فروش، حتّی تقاضای ازدواج پادشاه را نیز نمی‌پذیرد. شهرزاد در پایان این قصّه، نتیجه گیری خود را از قصّه و در حقیقت هدف

خود را از این قصّه گویی طولانی، مستقیما به شهریار می‌گوید: «وقتی این زن راضی نباشد که پس از شوهر پادشاهی را شوی خویش گیرد، چگونه در حال حیات شوهر، غلامکی را به شوهر خود بدل تواند گرفت؟ هرکه گمان کند که زنان همه یکسان اند او از خرد بیگانه است» (طسوجی، ۱۳۸۱، ج۲: ۲۲۵۳) همچنین در داستان «عزیز و عزیزه» جوانی که عزیز نام دارد، او و دختر عمویش عزیزه به خواست خانواده به نامزدی یکدیگر در می‌آیند، زنی قسیّ القلب امّا فتّان، عاشق دل خسته‌اش عزیز را به نیرنگ به خود حریص می‌کند، لیک عزیز عاشق او می‌شود. آن زن برایش پیغام های رمزآلود می‌فرستد. در دام افتادن عزیز توسط زنی فتّان منجر به دعوا و نزاع با عزیزه می‌شود، دختر عمو که تحمّل قهر با عزیز را ندارد و در غم عشقش می‌سوزد، صبورانه پیغام های رمز آلود را برایش معنا می‌کند تا این که عزیز به وصال زن مرموز می‌رسد و عزیزه از غم و غصّه جان می‌دهد (شب ۱۱۲) زنی که در کمال وفاداری محبوبش را به دامن تجربه‌ی عشقی دروغین می‌فرستد. از آن پس که عزیز شکست می‌خورد و متوجّه بیوفایی خود و وفاداری عزیزه شده، با پارچه‌ای که از دختر عمویش به یادگار مانده، آواره می‌شود. بدین سان شهرزاد در واپسین گامها از جامعه‌ای انتقاد می‌کند که زن وفادارش را به کام مرگ می‌فرستد در حالی که مرد بی‌وفایش را به سادگی می‌بخشد.

در *شاهنامه* نیز زنانی هستند که نمونه کامل وفاداری بویژه در زمان سختی‌اند و حتّی از رویارویی با پدر خود در دفاع از شوهر شگفتی برانگیزند. در این باره گفته شده است که در *شاهنامه* «وفاداری از عالی ترین صفات ملکوتی زن است. حسّ وفاداری زن، بزرگترین محرّک حیات اجتماعی بشر بوده و هست. بزرگترین مظهر وفاداری زن، وفاداری به شوهر است.» (هاشمی، ۱۳۷۰: ۸۳). نمونه این در داستان سودابه و پدرش، در داستان رودابه و پدرش، در داستان کتایون با پدر، در داستان فرنگیس، و نیز منیژه با پدر خویش آشکار است. در تمامی این موارد، زن در دفاع از همسر یا خواستگار خود رو در روی پدر می‌ایستد (فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۷۲).

گیو پهلوان ایرانی به جستجوی کیخسرو، فرزند فرنگیس و سیاوش به توران می‌رود و چون او را پیدا می‌کند عزم بازگشت به ایران دارد. نکته جالب توجّه برای بحث ما این است که فرنگیس هم که از خطرات راه و انتقام پدر آگاه است، همراه آنان می‌شود.(همان: ٤٠٢) فرنگیس دغدغه‌ای جز وفای سیاوش ندارد، برای همین به زمین پدری پشت می‌کند. البته در این‌جا گرایش ایران باوری فردوسی و حتّی نژادگرایی او بی‌تاثیر نیست؛ چون گرچه به گفته گردآفرید «که ترکان ز ایران نیابند جفت»، امّا بر عکس هرگاه ایرانیان از ترکان جفت گرفتند، آن جفت هم به ایران متمایل است و آن را سرزمین خود می‌داند.

منیژه دختر دیگر افرآسیاب هم از نظر وفای به همسر، داستانی شبیه خواهر خود دارد. هنگامی که بیژن در شکارگاهی، بزمگاه منیژه را می‌بیند... ملاقاتی صورت می‌گیرد و دو طرف دلداده‌ی هم می‌شوند. افرآسیاب خبردار می‌شود و در پی انتقام، سرانجام او را در چاهی زندانی می‌کند و برای تنبیه منیژه نیز او را از خانه اخراج می‌کند (همان: ٨٠٤)...از این‌جا منیژه مشغول تیمار بیژن که درون چاه است می‌شود... و در انتها این رستم است که بیژن را نسبت به فداکاریهای منیژه تذکّر می‌دهد و از او می‌خواهد که به پاس این فداکاری و وفاداری هرگز نیازاردش(همان: ٦٤٩). داوریل درباره‌ی الگوی منیژه از نظر اشراف جنگاور می‌گوید: «منیژه زن آرمانی در دوران شوالیه گری است.» (دارویل، ١٣٥٤: ١٢٧) امّا حتّی بیرون از شوالیه‌ها، کدام مرد و کدام فرهنگ است که چنین زنی را نستاید. زنی وفادار و فداکار و تا پای جان در خدمت شوی گرفتار؟ در فرهنگ عوام و نیز گاه در کتاب‌های غزل در مورد بی وفایی زنان، بویژه زنان خوبرو و خواستنی، فراوان سخن گفته شده است. امّا بیشتر به نظر می‌رسد که بیوفایی زن به این دلیل مورد اعتراض است که گویی وفا صفت مخصوص زن است و مردان در تنوّع طلبی خود، کاری عادی و طبیعی می‌کنند. مردان از هر گلی عطری می‌بویند، ولی زن برای وفاداری حتی پس از مرگ شوهر هم بهتر است شوهر دیگری نگیرد.

در داستان شیرین، خسرو کشته می‌شود و شیرویه شیرین را به جادوگری و بدگوهری متّهم می‌سازد. او را احضار و تهدید می‌کند. شیرین شیرویه را به خاطر کشتن پدر سرزنش می‌کند. شیرین برخلاف سودابه که دلداده‌ای فتنه انگیز و لذّت طلب است، زنی وفادار است و برای رفع اتّهام و اثبات وفاداری دست به کاری شگرف می‌زند و مرگ را بر همسری با قاتل شوهرش ترجیح می‌دهد. «شیرین نمونه زنِ درباری پسندیده و وفادار و فداکار است» (مزداپور، ۱۳۸۲: ٥٦). جالب اینجاست که وفای شیرین در ارتباط با شوهری مطرح می‌شود که تقریبا نوعی نماد بیوفایی است و این باعث می‌شود شبهه-ای که مطرح شد، یعنی اینکه وفاداری صفتی درخور زنان است؛ جدی تلقّی شود. جای سؤال است که رستم چرا تهمینه را به راحتی رها کرد و رفت تا جایی که بر اثر این قطع ارتباط، تراژدی رستم و سهراب واقع شد. چرا رستم وفاداری نکرد و چرا *شاهنامه* از قول خود یا دیگران این بیوفایی را نکوهش نکرد؟ برعکس چرا وفاداری کاووس در مورد سودابه اینقدر نکوهش شد تا جایی که رستم این وفاداری را دلیل خروج از شایستگی برای شاهی گرفت و گفت:

«تورا مهر سودابه و بدخویی ز سر بر گرفت افسر خسروی»

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج۳: ۲۷۰)

در این‌جا پاسخی آماده وجود دارد که سودابه بدمنش بود، امّا این کافی نیست. حتی اگر سودابه بدمنش هم نبود ولی عشق و وفای کاووس به او مشکلاتی به بار می‌آورد. این عشق نه وفا، بلکه احتمالا، سست‌عنصری و زن‌بارگی نام می‌گرفت و باز هم تحقیر می‌شد. فرض کنیم رستم به وفای تهمینه در سمنگان می‌ماند؛ در این صورت چه می‌شد؟ پاسخ دشوار نیست. شاید چون مردان کارهای مهمی دارند، دل در وفای همسر بستن و با او ماندنشان به عیاشی تعبیر شود؛ ولی زنان چون هیچ کاری مهمّتر از حمایت شوهر و در خدمت او ندارند، ماندنشان به وفا تعبیر شود. نشانه‌ی آن اینکه زنانی که در کار جنگ و سلطنت و نظایر آن هستند، همچون گردیه، بیوفایی شان چندان به چشم نمی‌آید.

مکر و خیانت زنان

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی زنان، خواه نیک یا بد، زیرکی و سرعت واکنش آن‌ها است. این زیرکی و هوشمندی در دو جهت مثبت و منفی به کار می‌رود. معمولاً در زبان فارسی مکّاری و حیله گری مترادف یکدیگر به کار می‌برند. حال آنکه این دو واژه‌ی عربی دارای معنای متفاوت از یکدیگر هستند. مکر در معنای فریفتن شخصی دیگر، دارای بار معنایی منفی است، «مکر بالفتح، فریب، فریفتن و بدسگالیدن» (صفی پوری، ١٣٣٧: ذیل: مکر)، حال آن‌که حیله در معنای تدبیر و چاره اندیشی، دارای بار معنایی مثبت است. «حیله بالکسر حذاقت و جودت نظر و قدرت بر تصرّف» (پیشین، ذیل: حیله). می‌توان در مورد عملکرد همسران بد، واژه‌ی مکر را به کار برد، چرا که از زیرکی خود برای رسیدن به هوس‌های ناصواب یا گریز از پیامدهای آن بهره می‌گیرند. امّا حیله را می‌توان برای همسران نیک به کار برد، زیرا از هوشمندی و زیرکی خود برای چاره-اندیشی و تدبیر امور و به سامان رساندن آشفتگی‌ها بهره می‌جویند. زنان محتاله برخلاف تصویر امروزی، در هزار و یک شب، سمبل چاره اندیشی و مقاومت در مقابل تقدیر یا ظلم ظالمان‌اند. زنان محتاله با زن تدبیرگر و مدبّر برابرند. بنابراین از جمله تصاویر در هزار و یک شب، حضور چشمگیر حیله (چاره‌اندیشی) و مکر (کید) زنان برای بقا است. مثلاً شهرزاد قصّه‌گو محتاله است، زیرا امکان دیگری برای بقا ندارد، او نیز همچون «دلیله» در داستان «دلیله‌ی محتاله» یا حکایت «احمد دنف و حسن شومان»، چاره‌ای ندارد جز اینکه به حیله پناه ببرد. «شهرزاد خود با «مکر و حیله‌ی زنانه»، امّا متعقّلانه و هدفمند، شهریار عقل ازدست داده را شب به شب با جادوی کلام و از سر صبر بر سر عقل در آورده است و این نهایت مکر زنانه حکمت‌دار، در برابر خشونت و بی‌رحمی مردانه، نه تنها کلنجاری منفی را برنمی تابد، بل درایت و فصاحت در کلام زن، که اگر به ظرایف و غمز بوده، اثر جادویی خود را بر شهریار زن‌ستیز گذاشته است» (میهن دوست، ١٣٨٤: صص ٤٥-٤٤).

از سوی دیگر در هزار و یک *شب* زنان دیگری نیز مورد ارزیابی قرارگرفته‌اند که به زنان حرمسرا مشهورند «مشهور است که آنان از شدت آسودگی و بیکارگی به موجوداتی بی‌خاصیت، هوس‌باز و گاه *توطئه‌گر* تبدیل می‌شده‌اند که یا به بازی و تفریح و روزمرگی روزگار می‌گذرانده‌اند یا به توطئه‌گری برای حذف رقیبان و نیز اخلال در کار مملکت مشغول می‌شده‌اند»(پاک نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۷) زنان مکّار و خیانت پیشه، صفاتی مانند هوسرانی و خیانت و کینه توزی را به نمایش می‌گذارند. برخی از این گروه به کیفر گناه خویش کشته می‌شوند؛ برای نمونه از این دست زنان می‌توانیم پیش از هرچیز به زنان ملک شهرباز و برادرش شاه زمان اشاره کنیم که از غیبت همسرانشان استفاده می‌کنند و به آغوش غلامان سیاه درمی‌آیند که در نتیجه توسط همسرانشان کشته می‌شوند. از جمله این موارد در حکایت «صیّاد» و حکایت «گدای دوّم» روی می‌دهد. سه مورد از زنان مکار ساحری می‌دانند و آن را در جهت شرّ به کار می‌گیرند. دو مورد در حکایت «پیر و غزال» و حکایت «پیر و استر» به کیفر گناه خود به حیوان مسخ می‌شوند و یک مورد در حکایت صیّاد کشته می‌شود. از دیگر زنان این مجموعه می‌توانیم به زن گوهری در «قمرالزمان و گوهری» اشاره کنیم. این زن با حیله‌ای تمام با قمرالزمان نرد عشق می‌بازد و نزد شوهر وانمود می‌کند که قمرالزمان کنیزی خریده که کاملاً شبیه خود اوست! در این حکایت از زبانی نمادین برای ارتباط با فاسق خود بهره می‌گیرد که توسط زنی دیگر رمزگشایی می‌شود. «...آنگاه کاردی در جیب او گذاشته بازگشت و کنیزک را به بیدار کردن ایشان فرستاد... عجوز گفت: خدای تعالی تو را در شب آینده از آسیب آن زن نگاه دارد که او با اشارت با تو گفته است که اگر بار دیگر بخوابی تورا بکشم.» (طسوجی، ۱۳۸۳، ج۲: ۲۲۲۹) همچنین در داستان «عزیز و عزیزه»، زنی قسیّ القلب امّا فتّان، عاشق دل خسته‌اش عزیز را به نیرنگ به خود حریص می‌کند و بعد بر او خشمگین می‌شود و مردانگی‌اش را می‌گیرد(شب ۱۱۲) در حکایت «شاهزاده‌ی سنگی» زنی با قدرت جادویی شوهرش را به سبب آن‌که از خیانتش آگاه شده به سنگ بدل می‌کند و سپس به آزار او می‌پردازد(شب ۹۷). همچنین در

بسیاری دیگر از داستانها با زنانی از این دست روبرو می‌شویم که با قدرتی جادویی همسران خود را بدل به الاغ، سگ و حیوانات دیگر می‌کنند. «یکی از تیپ‌های ثابت داستان‌های هزار و یک *شب*، زنی است زیبا و مکّار که شوهر ابله خود را خام می‌کند و به او خیانت می‌ورزد، در این خیانت گاه تا شکنجه و آزار جسمانی مرد پیش می‌رود... شاید در ناخودآگاه زنان تحت ظلم، بهترین شیوه را در تلافی ظلم مردان به کار گرفته اند. از نقطه نظر داستانی هم با ابله نشان دادن مردان در فرایند یک واقعه، بر این انتقام پافشاری کرده اند» (ثمینی، ١٣٧٩: ١٣٤) زبیده همسر هارون الرشید اگر چه در دسته زنان خوب ذکر شد «نیز یکی از حیله گرترین زنان هزار و یک *شب* به شمار می‌رود. او هر کنیزی را که دوست نداشته باشد در نهایت قساوت تا مرحله مرگ پیش می‌برد و در واقع همه‌کاره حرمسرا محسوب می‌شود. چنان که در داستان «فرزندان ایوب» زبیده از حسادت، هنگام خواب پاره‌ای بنگ در بینی قوت القلوب کنیز محبوب خلیفه می‌نهد و سپس به دو خواجه‌سرا فرمان می‌دهد که شبانه زنده به گورش کنند» (افرآسیابی، ١٣٧٨، ج١: صص ٢٥٨-٢٤٥)

امّا در *شاهنامه* مکر و نابکاری بسیار کم به چشم می‌خورد و می‌توان گفت گاهی نابکاری و هوسرانی‌های زنان معدودی مثل سودابه‌ی خبیث است که نتایج شومی به بار آورده و باعث شده که آن فرد مورد مذمّت قرار گیرد، لذا نمی‌توان این حکم را کلّی دانست و *شاهنامه* را کتابی ضد زن نامید. اسلامی ندوشن می‌گوید: «شاهنامه یک کتاب ضد زن نیست، در تمام دوران پهلوانی از سودابه که بگذریم، یک زن پتیاره دیده نمی-شود» (اسلامی ندوشن، ١٣٥٠: ٢٤) بنابراین تنها سودابه نابکار است که با اندیشه‌ی پلید و مکر زنانه‌اش باعث مرگ سیاوش پاک سرشت گردید. آقای محمدرضا راشد نیز می‌گوید: «سیمای زنان در این کتاب بسیار آراسته است و بر مردان برتری هم دارد. اگر زنی چون سودابه در این کتاب دیده می‌شود، دلاور زنانی چون گردآفرید و وفادارانی چون منیژه و تهمینه و جریره، بخشهایی را به خود اختصاص داده‌اند و اکثر آنان نمونه انسانیت هستند... تنها زنی که در بخش حماسه‌ها موجب بدنامی زنان شده،

سودابه دختر شاه هاماوران است که با کاووس به ایران آمده و مورد محبّت اوست، امّا عشقی گناه آلود به سیاوش دارد و چون پاسخ نمی‌یابد به چاره‌گری متوسّل می-شود و سرانجام هم به دست رستم کشته می‌شود» (راشد محصل، ۱۳٦۹: ۸۵) شاید این نابکاری و پلیدی سودابه است که فردوسی را نسبت به زن بدبین نموده که چنین گفته است:

زن و اژها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج٤، ب ٤۸۲: ۱۵۰۷)

نتیجه

از بررسی‌های حاضر می‌توان چنین برداشت کرد که شمار زنان نابکار در هزار و یک *شب* بسیار است امّا تاثیر زنان خوب برجستگی بیشتری دارد. بسامد بیشتر زنان بد نباید گواهی بر زن ستیزی و زن بیزاری در هزار و یک *شب* و تأیید نظر شهریار خونریز قلمداد شود، چون دوگانگی کاربرد توانائیهای زنان، همسو با هدف شهرزاد است که می‌کوشد ثابت کند همه‌ی زنان یکسان نیستند و نمی‌توان حکمی کلّی در مورد آن‌ها صادر کرد. در مجموع؛ زنان در نقش‌های مختلف، در حکایت ها حضور فعال دارند و گاه خردمندانه تر از مردان عمل می‌کنند، زن در *شاهنامه*، نسبت به فرهنگ زمان خود و پس از آن، قطعا موقعیّتی برتر دارد؛ امّا به نظر می‌رسد که این فرضیه فقط در چارچوب فضای اشرافی داستانها قابل قبول است. «با وجود این موضوع زن در *شاهنامه* فردوسی، مانند بسیاری دیگر از مطالب این کتابِ شگفت، سخت پیچیده است و پرسش انگیز.» (کیا، ۱۳٦۸: ٤۳).این ادعا که زن در *شاهنامه* مقامی ارجمند دارد، با نگاهی مقایسه-ای از حقیقت به دور نیست. اوّلا وجود قهرمانان زنی که سیاست مدار، خردمند، سلطان و حتّی جنگاورند و مورد ستایش قرار دارند، چنان است که به نظر نمی‌رسد صرفا به منظور جذابیّت داستان باشد، ثانیا ابیات زن ستیزانه‌ای که در *شاهنامه* هست غالبا از زبان قهرمانان داستان است که باور بعضی افراد یا باور عمومی موجود در فرهنگ اجتماع را نشان می‌دهد، نه عقاید فردوسی را. این‌که زنان فرمان می‌رانند، یا مورد

مشورت قرار می‌گیرند، یا دیپلمات می‌شوند، یا شجاعانه می‌جنگند، در تمامی طول تاریخ، در همه جای جهان، در فضاهای اشرافی، ردپایی کم و بیش داشته‌است. امّا فردوسی چنین موقعیتی را هرگز برای زنان طبقه‌ی عوام مطرح نکرده‌است. در *شاهنامه* از نژادگی و اهمیت آن سخن بسیار گفته شده است. این نشان می‌دهد که بخش اعظم جامعه، چه مرد و چه زن، از نظر فردوسی چندان موضوع فکر و دغدغه نبوده است. این زنان که برای انجام کارهای بزرگ اعتماد به نفس پیدا می‌کنند، به سبب ایران و ایرانی بودن آنان نیست؛ به اشرافی بودن و برجسته و ممتاز بودن آنان مربوط است. *شاهنامه* داستان بزرگان است، چه ایرانی و چه غیر ایرانی. از مردم در آن خبری نیست، بنابراین موضع آن در برابر زن، بیشتر موضع فرهنگ اشرافی است تا موضع فرهنگ ایرانی.

کتابنامه

فارسی:

- اسحاقیان، جواد، «*گزاره‌های روان شناختی در هزار و یک شب*»، ماه هنر، شماره ۸۰-۷۹، ١٣٨٤.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، *سخنرانیهای نخستین*، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰.
- اسلامی ندوشن، محمد علی، «*مردان و زنان شاهنامه*»، مجله یغما، ش۲۲، ١٣٤٨.
- افرآسیابی، بهرام، هزار و یک *شب*، ج ٤-١، انتشارات، تهران، سخن، ۱۳۷۸.
- اکبری، منوجهر، «*زن در آئینه‌ی شعر فارسی*»،فصلنامه‌ی شورای فرهنگی-اجتماعی زنان(۱۰):٤٦-٥١، ۱۳۸۰
- انصاف پور، غلام رضا،*حقوق و مقام زن در شاهنامه فردوسی*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، بی تا.
- بصاری، طلعت، *زنان شاهنامه*، تهران، انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.

- پاک نیا، محبوبه، «*خوانشی از زن در شاهنامه*»، مطالعات زنان، سال ٤، شماره ٢، ١٣٨٥.
- تفضلی، احمد(١٣٧٨): *تاریخ ادبیات پیش از اسلام*، تهران، انتشارات سخن.
- ثمینی، نغمه، *کتاب عشق و شعبده*، تهران، نشر مرکز، **١٣٧٩**.
- دارویل، آدولف، «*زنان در حماسه‌ی ایرانی*»، برگردان جلال ستاری، فرهنگ و زندگی(٢٠-١٩)، ١٣٥٤.
- راشد محصل،محمدرضا، *فرهنگ درکتاب هفتم*،چاپ اول،تهران،موسسه انتشارات تحقیقات فرهنگی، ١٣٦٩.
- راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد ٧، تهران، انتشارات نگاه، ١٣٥٦.
- ستاری، جلال، *افسون شهرزاد*، تهران، نشر توس، ١٣٦٨.
- ستاری، جلال، *سیمای زن در فرهنگ ایران*، تهران، نشر مرکز، ١٣٧٣.
- صفا، ذبیح الله،*تاریخ ادبیات ایران(از قدیمی ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)*، تهران، انتشارات ققنوس، بی تا.
- صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، جلد٢، تهران، انتشارات امیر کبیر، ١٣٦٢.
- صفا، ذبیح الله، *حماسه سرایی در ایران*، تهران، انتشارات فردوس، ١٣٨٣.
- طسوجی، عبداللطیف، ***هزارویک شب*** (هفت جلد)، به اهتمام موسی فرهنگ، تهران: نشر گوتنبرگ، ١٣٨١.
- طسوجی، عبداللطیف، ***هزارویک شب***، با مقدمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات نگاه، ١٣٨٩.
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، به کوشش پرویز اتابکی، چهار جلدی، بر اساس نسخه ژول مول، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ١٣٧٥.
- کیا، خجسته، «*استواری زنان شاهنامه در برابر مردان خودکامه*»، مجله آدینه(٤٠)، صص ٤٧-٥٠، ١٣٦٨.
- مزداپور، کتایون، *گناه ویس*، تهران، انتشارات اساطیر، ١٣٨٢.

- میهن دوست، محسن، *جادوی کلام و مکر روایتی*، کتاب ماه هنر، شماره ۸۲-۸۱، ۱۳۸٤.
- نولدکه، تئودور، *حماسه‌ی ملی ایران*، برگردان بزرگ علوی، تهران، نشردانشگاه تهران، ۱۳۲۷.
- یزدانی، زینب، *زن در شعر فارسی*، تهران، نشر فردوس، ۱۳۷۸.
- هاشمی، محموده، *مقام زن در شاهنامه فردوسی*، دانش(۲۷-۲۸)، ۱۳۷۰

عربی:

- *الف لیلهٔ ولیلهٔ*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ٤ مجلدات، ٢٠٠٤.
- *الف لیلهٔ و لیلهٔ*، بیروت: المکتبهٔ الثقافیهٔ، مجلدین اثنین، ١٩٩٧.
- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم، *منتهی الارب فی لغهٔ العرب*، چاپ افست، ۱۳۷۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی